**ويژگيهاي امام باقر (عليه السلام) و نقش ايشان در مسير امامت**

نويسنده: آية الله شهيد محمد باقر حکيم

امام باقر (عليه السلام) در مرحله دوم از مراحل اهل بيت (عليهم السلام) به سر مي بردند. ايشان از ويژگيهايي برخوردار بود که او را از امامان ديگر متميز کرده بود، و با توجه به اين ويژگيها مي توان به نقش ايشان در اين مرحله از امامت پي برد.

1. **امام باقر (عليه السلام) مژده اي از سوي پيامبر (صلي الله عليه و آله و سلم)**

ويژگي اولي که مي توانيم در امام باقر (عليه السلام) ببينيم اين است که وجود مبارک و فرخنده ايشان مژده اي از سوي رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) بود. بنا بر آن چه در تاريخ امام باقر (عليه السلام) آمده است، پيامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) نويد امام باقر (عليه السلام) را به يکي از اصحابش جابر بن عبد الله انصاري داد. جابر از صحابه هاي کهنسال بود که با رسول خدا (صلي الله عليه وآله) زندگي کرد و مدت نسبتا درازي پس از پيامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) زندگي کرد، تا اين که امام باقر (عليه السلام) را نيز درک نمود، به گونه اي که بر اساس تاريخ امام باقر (عليه السلام) از او روايت شنيد و او از حضور امام باقر (عليه السلام) کسب فيض نمود. من از نگاه تاريخي و حديثي به روايتْ شنيدن امام از او اشاره خواهم نمود، چرا که اين جريان، نقش بسيار مهمي در جهان اسلام و امت اسلامي ايفا نمود.

**جايگاه ويژه جابر بن عبد الله انصاري**

جابر بن عبد الله انصاري صحابي پيامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) بود، و با عمر طولاني و زندگي درازمدتش پس از پيامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) از ديگر صحابه ممتاز گشته بود. همچنين وي در آن زمان از سوي همه مسلمانان مورد تقديس و تکريم و احترام بود. به خلاف برخي ديگر از صحابه که ايشان نيز پس از پيامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) زيستند، اما نتوانستند آن احترام را در ميان مسلمانان براي خود حفظ کنند.

**رفتار برخي از صحابه هاي منحرف**

برخي از آنها به چاپلوسي حاکمان و ستمگران و طاغوتهاي حاکم بر جهان اسلام پرداختند، وبرخي نيز آنقدر در اين امر پيش رفتند که خود را به دنيا فروختند، تا به ازاي مبلغ معيني روايات دروغيني را از زبان پيامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) نقل کنند، آنها دين خود را به دنيا فروختند. اين امر در برخي افراد که صحابه ناميده مي شوند ظاهر شده بود. البته پيامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) از آنها و از مصاحبتشان بيزار است. اما حکومتي که پس از پيامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) روي کار آمد آنها را مقدس جلوه داده و برايشان جايگاهي اجتماعي بنا کرد و از وجود آنها در جامعه استفاده نمود، تا آنجا که مفهومي گسترده از صحابه ارائه داد، و آن اين است که هر فردي که در زمان پيامبر زندگي کرد ومدتي با پيامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) همراه بود، صحابي است، و ديگر فرقي نداشت که آن فرد، همدم پيامبر(صلي الله عليه و آله و سلم) گشته و از ايشان کسب فيض کرده و به دست پيامبر تربيت شده باشد يا نه. و چه بسا اين صحابي مدت زماني هم دشمن پيامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) و اسلام و در نبرد با آنان بوده باشد، اما بعدها همراه پيامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) گشت، چرا که اسلام قدرتمند شده بود و برتمام اوضاع مسلط گشت.
برخي از آنها به اين دليل وارد اسلام شده بودند، که فضاي کلي جامعه با اسلام همسو شده بود. و شرف نام صحابي و شناخته شدن به عنوان صحابي در ميان مسلمانان، پس از نشر اسلام و گسترده شدن اسلام به آنها ارزاني شده بود، به خصوص در ميان تازه مسلماناني که از حقايق و اتفاقات تاريخي بي اطلاع بودند.
در نتيجه آنها احاديث و احکام شرعي را به رسول خدا (صلي الله عليه وآله) نسبت مي دادند، و برخي از گفته ها را از آن حضرت نقل مي کردند، و گاهي با اين نسبت دادن و اين گفته ها، به نفع حاکمان ستم پيشه تبليغ مي کردند و حکومتشان را تثبيت مي کردند.

**سمرة بن جندب نمونه اي از صحابه منحرف**

برخي از اين صحابه معروف و شناخته شده بودند. يکي از آنها سمرة بن جندب است که معاصر پيامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) بود، و ماجراي معروفي داشت که قاعده مبارکه معروف «لا ضرر و لا ضرار في الاسلام» در داستان وي وارد شده است.
داستان از اين قرار بود که سمرة بن جندب مالک باغي بود که آن را به يکي از انصار فروخت و از آن يک درخت نخل را که در ميان باغ بود استثنا کرد، و گفت: اين درخت براي من باقي بماند. آن انصاري نيز موافقت کرد و بدون اين که بداند بعدها چه اتفاقي خواهد افتاد، باغ را خريد.
از آنجا که سمرة دل بيماري داشت، براي سرک کشيدن به حريم خصوصي انصاري، بدون اجازه و به بهانه نخلش وارد باغ آن انصاري مي شد که خودش و همسر و خانواده اش در آن زندگي مي کردند. مرد انصاري از او خواست که به هنگام وارد شدن به باغ اجازه بگيرد، و مثلاً يا الله بگويد يا در بزند و کاري از اين قبيل بکند، اما سمرة نپذيرفت وگفت اين نخل مال من است و راه هم راه من است، و دليلي براي اجازه گرفتن وجود ندارد. انصاري هر چه از او خواهش کرد، او زير بار نرفت، تا اينکه مرد انصاري به نزد پيامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) رفت و نزد ايشان از دست سمرة شکايت کرد، و از ايشان براي اين مشکل راه حلي خواست. پيامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) سمرة را طلبيد و از او خواست که در هنگام ورود به باغ اجازه بگيرد، اما او اين خواسته را رد کرد و گفت: نخل، مال من است و من اختياردار آنم، پس هر گونه که بخواهم وارد باغ مي شوم.
پيامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) فرمودند: اين درخت را در برابر درختي در بهشت به من بفروش. او گفت: نمي فروشم. پيامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) فرمود: در برابر ده درخت. گفت: نه. و همين طور پافشاري مي کرد، به گونه اي که نشان مي داد غرضي از اين کار دارد. در اينجا معروف است که پيامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) به انصاري چنين گفت: برو و نخل را از ريشه بکن و به صورت سمرة پرتش کن، چرا که ضرر و زيان در اسلام راه ندارد؛ «لا ضرر و لا ضرار في الاسلام» و به سمرة گفت: تو مرد مضري هستي که مي خواهي به ديگران زيان برساني، هدفت خرما گرفتن از نخل نيست. و بدين ترتيب اين قاعده از قواعد فقهي معروف شد، که به آن عمل مي شود.
سمرة با اين خصوصيات و اين موضع بيمار گونه اش که تمام مسلمانان درباره او نقل کرده اند، يک صحابي از اصحاب پيامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) به حساب آمد! او در زمان معاويه به عنوان يک صحابي شناخته شد، و از پيامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) حديث نقل مي کرد، الان روايات او در کتابهاي معروف و متداول روايي آمده است. او همان کسي است که مال ودرهم به او دادند تا آيه وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاء مَرْضَاتِ اللّهِ? (1)؛ «بعضي از مردم جان خود را به خاطر خوشنودي خدا مي فروشند» را در حق ابن ملجم روايت کند و او را مصداق اين آيه قرار دهد، و در همان وقت آيه وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللّهَ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ (2) «و از مردم کساني هستند که گفتار آنان در زندگي دنيا مايه اعجاب تو مي شود، و خدا را بر آنچه در دل دارند گواه مي گيرند حال اين که سرسختترين دشمنانند» را در حق امام علي (عليه السلام) روايت کند.
به هر حال سمرة بن جندب براي ترويج حکومت و شيوه معاويه شروع به روايت اين گونه احاديث کرد، البته نمونه هاي ديگري از اين قبيل صحابه نيز وجود دارند.

**جابر بن عبد الله انصاري**

اما جابر بن عبد الله انصاري با اين گونه افراد تفاوت داشت. او نزد تمام مسلمانان، مورد احترام بود، چرا که او در مسير زندگي اش به راست منشي معروف بود. به همين دليل تمام مسلمانان با احترم به شخصيتش، از او روايت نقل مي کنند و به مورد اعتماد بودن و شايستگي و تقوا و رابطه حقيقي او با پيامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) شهادت مي دهند. او حقيقتا مصاحب رسول خدا (صلي الله عليه وآله) بود.

**روايت تاريخي جابر در حق امام باقر (عليه السلام)**

جابر در مدينه در حضور مردم مي گفت: پيامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) به من فرمود: تو يکي از فرزندان مرا درک خواهي کرد، نام او نام من، وشمائلش شمائل من است، دانش را به خوبي مي شکافد، و نقش بزرگي در دانش خواهد داشت.
داستانهايي از ديدار او با امام باقر (عليه السلام) در کوچه هاي مدينه، آن زمان که امام، کودکي خردسال بودند نقل شده است. و در اين رابطه رواياتي چند وجود دارد. البته اين يکي از ويژگيهاي آن حضرت در آن زمان و در آن جامعه به حساب مي آيد. چرا که اين مطلب راجع به امامان ديگر بعد از امام حسن و امام حسين (عليهما السلام) ديده نشده است، البته رسول خدا (صلي الله عليه وآله) امام حسن و امام حسين (عليهما السلام) را مستقيما خود معرفي نمود چون در زمان آن حضرت زندگي مي کردند. اما امامان ديگر به صورت کلي از سوي پيامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) شناسانده شده اند، و اين دسته روايات با چند واسطه از پيامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) نقل شده است که امامان (عليهم السلام) دوازده نفرند و نامهايشان چنين است. اما اين که شخصي از پيامبر (صلي الله عليه وآله) سخني بشنود و تا دوره امامان زنده بماند و يک امام مشخص را به مردم معرفي کند، اين فقط براي امام باقر (عليه السلام) محقق شده است، و تعريفهاي ديگري که درباره امامان ديگر آمده است به صورت روايتي با واسطه هاي متعدد از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) رسيده است.
پس اين مسئله که اين صحابي در ميان مسلمانان زندگي کند و از عزت واحترام و ستايش آنان برخوردار باشد، آن گاه با امام باقر (عليه السلام) همدوران شود، و سپس اين مسئله را در مقابل چشم مردم و بين قشر علمي مدينه که اول مرکز علمي دنياي اسلام بود مطرح کند، و در نتيجه مردم جايگاه امام باقر (عليه السلام) را از زبان جابر بن عبد الله انصاري بشناسند در حالي که او هنوز کودکي بود که در کوچه هاي مدينه مي زيست، اين يکي از مسائل بسيار مهم در جايگاه امام باقر (عليه السلام) به شمار مي آيد.

1. **حضور امام باقر (عليه السلام) در جريان کربلا**

نکته ديگري که در موقعيت امام باقر (عليه السلام) مهم است اين است که او بازمانده جريان کربلا است. چنان چه مي دانيم او در حالي که کودکي خردسال بود، در جريان اين حادثه به اسارت گرفته شد، او شاهد اين واقعه بود، و حوادث را درک مي کرد و همه آنها را به ياد داشت، ازاين رو نفس و روح و خوني کربلايي داشت، و اين از مسائل بسيار مهم در شخصيت آن حضرت است، چرا که او اين حادثه را درک کرد و از جزئيات و خصوصيات آن آگاه گشت و بار درد و رنج آن را به دوش کشيد.
اين مسأله از جايگاه ويژه اي نزد مسلمانان برخوردار است، چرا که اين حادثه –چنانچه تمام مسلمانان مي دانند - به يک حادثه تأثير گذار در جامعه اسلامي مبدل گشته بود، و فرقي نمي کرد که اين جامعه تن به حکومت بدهد يا ندهد. حتي خود يزيد هم از مواضع خود عقب نشيني کرد و مجبور شد پشيماني خود را نسبت به اين حادثه نشان دهد و سپس با بازماندگان اهل بيت بر اين اساس رفتار کرد که خطاي بزرگي رخ داده است. البته اين حادثه اشتباهي نبود، بلکه ظلم و ستمي بود که اتفاق افتاد. اما اين واقعه به گونه اي بازتاب داشت که حتي حکومت نيز چاره اي جز اين نداشت که آن را محکوم کند و از آن بيزاري بجويد. اين حادثه از چنين جايگاهي در ميان مسلملنان برخوردار شده بود. به همين دليل هم هر که بازمانده اين حادثه بود، نقش و اهميت بسزايي در ميان مسلمانان از جهت روحي و معنوي داشت.

1. **برتري امام باقر (عليه السلام) بر فقهاي زمان خود**

ويژگي سومي که امام باقر (عليه السلام) داشتند، اين بود که ايشان زماني آمدند که جامعه اسلامي تازه طعم يک آزادي نسبي را مي چشيد. بعد از ظلم و ستمي که مردم در دوران معاويه تا دوران استقرار حکومت او کشيده بودند، اندک زماني نگذشت که يزيد بر سر کار آمد و آن فاجعه دردناک را به وجود آورد و امام حسين (عليه السلام) را به شهادت رساند. پس از آن جامعه اسلامي به دليل قيامها و انقلابها و جنبشهاي فراوان دستخوش آشوب شد، و از جهت امنيتي شرايط ناپايداري بر کل جامعه اسلامي حاکم شده بود. در اين شرايط از يک سو جنبش خوارج به شکل گسترده اي رشد مي کرد، و از سوي ديگر جنبش زبيريين (عبد الله بن زبير) و جنبش توابين و انقلابيهاي خونخواه امام حسين (عليه السلام) آغاز شده بود، و در ادامه آن قيام مختار و همچنين قيا هاي ديگر به چشم مي خورند که در سراسر جهان اسلام منتشر شده بودند.
در تحولاتي که پس از يزيد به وجود آمد، مروان بن حکم و پس از او عبد الله بن مروان و حجاج بن يوسف ثقفي بر روي کار آمدند و سعي کردند اوضاع را آرام کنند. اما اين اوضاع پرآشوب براي مدتي همچنان باقي ماند و شرايط کلي جامعه را تحت تأثير خود قرار داد. و طبيعي است که عدم ثبات سياسي و امنيتي، تأثيرات منفي بزرگي بر روند پيشرفت علمي ، اقتصادي و اجتماعي خواهد داشت.
اما آغاز امامت امام باقر (عليه السلام) در زماني بود که اوضاع جامعه عموما رو به ثبات و آرامش بود، امويان توانسته بودند به طور کلي يک نحوه سيطره بر جامعه پيدا کنند، گر چه نشانه هاي ضعف هم به تدريج در آنها نمايان مي شد، اما هنوز قدرت و زمام امور جامعه در دست آنها بود. در نتيجه براي فتح و توسعه طلبي در دنيا منتشر شدند و به اندلس رسيدند و در مناطق گسترده اي از دنيا حکمراني کردند. اين جريانها با دوران آغاز امامت امام باقر (عليه السلام) همزمان بود.
رشد و پيشرفت علمي در حوزه فقهي مدينه نيز به دليل اين شرايط بود. در آن دوران پديده اي به عنوان فقها، علما و حوزه هاي فقهي جلوه کرده بود. البته پيش از امام باقر (عليه السلام) نيز فقهايي بودند که به آنها مراجعه مي شد، اما اين نگرش به قدري جا نيفتاده بود که به صورت يک حوزه و يک جريان علمي و فرهنگي و فکري، شناخته شده باشد. اما در زمان امام باقر (عليه السلام) اين مسئله جايگاه خود را پيدا کرد، و در اين فضاي علمي امام باقر (عليه السلام) به عنوان نماينده مدرسه اهل بيت (عليهم السلام) برجسته شد. از جمله نشانه هاي موجود در آن زمان اين بود که نوشتن حديث در زمان خليفه دوم عمر بن خطاب منع شده بود، و اين وضع همچنان مدتي ادامه داشت، تا اين که عمر بن عبد العزيز روي کار آمد و اجازه نوشتن حديث را به صورت فراگير صادر کرد.
البته پيش از اين دوره هم حديث، نگارش و جمع آوري مي شد، اما در زمان عمر بن عبد العزيز شکل رسمي و قانوني اي به خود گرفت. البته عمر بن عبد العزيز اصلاحات بسياري انجام داده بود که يکي از آنها اين اقدامش بود. وگر چه اين امر نسبتاً دير اتفاق افتاد، اما اين دوره از جهت رونق گرفتن حوزه هاي علمي، دوره ويژه اي به شمار مي رفت.
بنابراين اين ويژگي ديگري از امام باقر (عليه السلام) بود، و آن اين که ايشان در دوره اي آمدند که حوزه هاي فقهي در آن آشکار و پرجلوه بودند و هر حوزه و مذهبي نمادها و شخصيتهاي خود را داشت. امام باقر (عليه السلام) نيز به عنوان شخصيت اول حوزه اهل بيت (عليهم السلام) ظهور کرد و در پي اين ظهور توانست بر تمام فقهاي همدورانش برتري يابد. شايد آن چه در ويژگي اول و دوم گفتم به اين برتري برگردد، زيرا هنگامي که فردي مانند جابر بن عبد الله انصاري مي آيد و گواهي پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله وسلم) را در حق امام باقر (عليه السلام) نقل مي کند که ايشان دانش را به خوبي خواهد شکافت، بدون شک اين مطلب، تأثير بسزايي در برتري علمي ايشان خواهد داشت.

**امام باقر (عليه السلام) مؤسس حوزه علمي**

ازاين رو مي بينيم که برخي از شاگردان امام باقر (عليه السلام) به جايگاهي نزد همه مسلمانان دست يافتند که تبديل به اساتيد و مدرسين رسمي جامعه علمي و اسلامي شدند. يکي از آنها ابان بن تغلب بود. اگر کسي به شرح حال او در تاريخ مراجعه کند، خواهد ديد که او عالمي بود که همه علوم اسلامي اساسي و معروف در آن زمان را دريافت کرده بود؛ او هم عالم به تفسير بود، هم فقيه بود و همچنين به ادبيات عرب نيز احاطه داشت. او در مسجد تدريس مي کرد و همه مردم در زمينه هاي علمي مختلف به او مراجعه مي کردند؛ در درس او شرکت مي کردند و از او علم مي آموختند. اين نشان مي دهد که شاگردان امام باقر (عليه السلام) در جامعه علمي آن روز اين جايگاه ويژه را داشتند.
امام باقر (عليه السلام) توانست عناصر يک مدرسه علميه، يا به اصطلاح امروز عناصر يک حوزه علميه را به عنوان يک مدرسه، نه خط سياسي، بنيان گذاري کند. وگرنه امام زين العابدين (عليه السلام) و امامان پيش از ايشان در اين زمينه نقش داشتند، مثلا امام علي (عليه السلام) ساختار و روش مکتب کوفه را طراحي کرد. اما کسي که در برابر حوزه هاي فقهي ديگر بنيانهاي يک مدرسه و حوزه علمي را گذاشت امام باقر (عليه السلام) بود.

**نقش امام باقر (عليه السلام) در يکپارچه سازي مراسم حج**

در اينجا مي خواهم به نکته اي اشاره کنم که شايد با اين ايام در ارتباط باشد، چون وفات امام باقر (عليه السلام) در روزهاي حج بود. و آن اين است که امام باقر (عليه السلام) نقش مهمي در يکپارچه سازي مراسم حج داشتند.
امروز يکي از نشانه هاي وحدت مسلمين و امت اسلامي، همين مراسم حج است که مسلمانان، همه ساله از گذشته تا کنون به يک شکل و روش انجام مي دهند. اين در حالي است که حج با نماز فرق مي کند. جلوه وحدت در نماز يک امر طبيعي است، چرا که نماز همه روزه در پنج وعده انجام مي گيرد؛ پيامبر روزانه در پنج وعده نماز مي خواند، و همچنان اين عمل هر روز تکرار مي شود. بنابراين وجود اين وحدت و هماهنگي در نماز با اين تکرار روزانه اي که از سوي پيامبر (صلي الله عليه وآله) انجام مي گرفت، امري طبيعي است. روزه نيز يک عبادت بي سر و صدايي است و جلوه اي ندارد، و تنها با امساک از مفطرات انجام مي گيرد.
اما حج پيچيدگيهاي فراواني دارد؛ اول اين که در طول سال فقط يک بار انجام مي پذيرد. دوم اين که حج اشکال گوناگوني دارد، چون شامل حج تمتع، حج افراد و هم حج قران است. سوم اين که حج شامل عبادات و اعمال بسياري است، که اوقات گوناگوني نيز دارد؛ مثلاً عمره در اوقات گوناگون انجام مي گيرد و مختص به يک زمان نيست، و در تمام ماههاي حج قابل انجام است، حتي يک حاجي مي تواند عمره تمتع خود را هر وقت بخواهد انجام دهد. بنابراين گرچه برخي از اعمال حج مانند وقوف در عرفات و مشعر و منا در اوقات معيني انجام مي گيرد، اما پس از اعمال منا، ديگر اعمال حج، مانند طواف و سعي يک زمان واحد ندارند و مي شود در اين روز يا روزهاي بعدش انجام بگيرند.
اما با وجود اين اعمال بسيار و شرايط مختلف، باز هم مسلمانان را در تمام اعمال اساسي حج متفق مي يابيم. مثلاً در حال حاضر تمام مسلمانان اتفاق نظر دارند که پنج ميقات وجود دارد، و در يک مکان آن را برپا مي کنند، در حالي که اگر در مکان ميقاتها با هم اختلاف داشتند چه هرج و مرجي که به وجود نمي آيد. همچنين چگونگي طواف و سعي و محدوده عرفات و منا، وقتهاي مختلف اعمال، وقوف در عرفات و مشعر و محدوده مشعر... امروزه تمامي اين امور نزد مسلمانان محل اتفاق است.
بر فرض اگر برخي از مسلمانان شروع طواف را از حجرالاسود در حالي که خانه در خدا سمت چپشان باشد بدانند؛ يعني به همان گونه که در شرع آمده است، و برخي نظرشان برعکس باشد بدين صورت که شروع طواف را از همان جا بدانند اما در حالي که خانه خدا سمت راستشان باشد، در اين صورت حاجيان چه وضعي پيدا مي کردند؟! و همچنين اگر در عمل سعي اختلافي ميان مسلمانان بود، مشکلات فراواني براي حاجيان پيدا مي شد.
اما ما مي بينيم که حج شکل و صياغي واحد دارد، با اين که مسلمانان نسبت به امور گوناگون عبادي با يکديگر اختلاف نظر دارند، حتي در نماز و وضو نيز با هم اختلاف دارند، چنان چه مي بينيم مسلمانان به دو گونه وضو مي گيرند؛ مثلاً اماميه دو دست خود را از آرنج تا سر انگشتان مي شويند اما اهل تسنن برعکس عمل مي کنند.
اگر در حج نيز اين گونه اختلافات وجود داشت، اختلاف و شکاف بزرگي در ميان مسلمانان واقع مي شد، چرا که نماز را مي توان در خانه و به تنهايي خواند اما حج يک عمل گروهي است و اگر اختلافي در آن راه يابد، کش مکش و درگيري و جدايي و مشکلات فراواني به وجود خواهد آمد.
اين وحدت، به فضل و برکت امام باقر (عليه السلام) بود، البته به فضل خداوند متعال و برکت وجود پيامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) است که اين دين حنيف را به ارمغان آورده و آن را به مردم آموخت. اما کسي که اين وحدت را حفظ کرد، امام باقر (عليه السلام) است. پيامبر (صلي الله عليه وآله) در ميان مسلمانان حضور داشت و شريعت را براي آنها تبيين نمود اما باز مسلمانان در اثر شرايطي که بر آنها گذشت در جزئيات شريعت اختلاف پيدا کردند. اما انسجام و هماهنگي مراسم حج به فضل امام باقر (عليه السلام) بود. در اين زمينه در صحاح اهل سنت روايتي از امام باقر نقل شده است که ايشان شيوه حج رسول خدا (صلي الله عليه وآله) را از جابر بن عبد الله انصاري نقل مي کنند؛ يعني امام (عليه السلام) درباره حج رسول خدا (صلي الله عليه وآله) روايتي نقل مي کنند که سندش جابر بن عبد الله انصاري است. ايشان همين حج معروف نزد مسلمانان را روايت کرد و در نتيجه تمام مسلمانان، حج را با اين جزئياتش از امام باقر (عليه السلام) و ايشان از جابر بن عبد الله انصاري و ايشان از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) ياد گرفتند. البته پيروان اهل بيت (عليهم السلام) اين حج را بر اساس راههاي مخصوصشان از امام باقر (عليه السلام) گرفته اند، چرا که ايشان امام باقر (عليه السلام) را امام معصومي مي دانند که از روي هواي نفس سخن نمي گويد و دانش را از سرچشمه و منبع درستش أخذ مي کند، درنتيجه پيروان اهل بيت (عليه السلام) به اين حديث استناد مي کنند و در برابر آن کاملا تسليمند، فقط به همين دليل که از امام باقر است و امام باقر جز از منبع درست چيزي نمي گيرد.
اما ديگر مسلماناني که چنين ايمان و اعتقادي به امام باقر ندارند، باز حج را از امام باقر (عليه السلام) نقل مي کنند [اما به عنوان کسي که روايتي را با سند درستش از پيامبر نقل کرده است]\* و اين حجي که مسلمانان بر آن اتفاق نظر دارند بر اساس روايتي است که از امام باقر روايت مي کنند و او از جابر بن عبد الله انصاري، و جابر از پيامبر اکرم (صلي الله عليه و اله وسلم) روايت مي کند. و معناي روايت شنيدن امام از جابر نيز همين است. البته شايد امام باقر (عليه السلام) بي نياز از جابر است، چرا که خود جابر در حق امام شهادت مي دهد که ايشان شکافنده علمند. پس نيازي به اين که از جابر يا غير او روايت کنند ندارند. اما شايد امام باقر (عليه السلام) به عمق تاريخ و شرايط مسلمانان نگاهي کردند و در نتيجه اين روايت را از جابر و سپس از رسول خدا (صلي الله علي و آله و سلم) نقل کردند و آن را براي مسلمانان بيان نمودند، تا در اين عبادت مهم و گروهي وحدتي ايجاد شود؛ عبادتي که از جنبه گروهي بودن منحصر به فرد است و هيچ عبادتي از اين جهت همتاي او نيست؛ حتي نماز جمعه يا نماز عيد نيز با جماعتي محدود به شهر يا روستايي انجام مي گيرد، اما اين که مسلمانان از هر سو و هر سرزميني دور هم جمع شوند و يک عبادت را بجا بياورند، در غير از حج يافت نمي شود.
و چنان چه گفتم اگر ـ خدايي نکرده - در اين عبادت اختلافي پيش آيد، چنانچه در غير آن پيش آمده، فاجعه اي براي مسلمانان خواهد بود. اما امام باقر (عليه السلام) از راه حفظ وحدت شعائر حج نقش بسيار بزرگي در حفظ وحدت مسلمين داشتند، و اين مطلب مورد اتفاق تمام مسلمانان است.

**مثالهايي از برتري علمي امام باقر (عليه السلام)**

بنابراين امام باقر (عليه السلام) از سويي نقش بسيار مهمي در تربيت خود شيعيان داشتند و حوزه علميه اي را با محتوا و روشهاي آن براي آنها بنيان گذاشتند، و از سوي ديگر نقش بسيار بزرگي در فرايند علمي تمام مسلمانان داشتند، چرا که ايشان به شهادت جابر بن عبد الله انصاري مرجع علم بودند و بر تمامي علما و فقهاي آن دوران و پيروانشان برتري داشتند، و آنها نيز به او ايمان داشتند. حتي شخصيتي مانند محمد بن المکندر که از علماي بزرگ اهل تسنن در آن زمان بود گفته است: «هنگامي که علي بن حسين (عليه السلام) از دنيا رفت گمان نمي کردم که فردي با اين دانش و معرفت پيدا شود، تا اين که فرزند ايشان محمد بن علي باقر (عليه السلام) را ديدم و با دانش و فضل ايشان آشنا گشتم.» او در برابر فضل و دانش امام سر تعظيم فرود آورده بود.
همچنين قتاده که از مفسران بزرگ به شمار مي رفت و همچنان او را به اين عنوان مي شناسند، هنگامي که نزد امام (عليه السلام) حاضر شد امام از او سؤالهايي پرسيدند و گفتند: آيا تو قرآن را تفسير مي کني؟ گفت: بله. امام (عليه السلام) فرمود: آيا تفسير تمام قرآن را مي داني؟ او گفت: بله، امام (عليه السلام) فرمود: آيا از تو سؤال کنم؟ گفت بله، بپرس. آنگاه امام (عليه السلام) پرسيد: قرآن را از روي علم تفسير مي کني يا جهل؟ و آيا اين تفسير از نزد خود تو است و يا از منابع حقيقي آن است؟ او گفت: نه، از نزد خودم است. امام (عليه السلام) فرمودند: با اين حال چگونه اين تفسير را به واقع و حقيقت منسوب مي کني؟! سپس امام باقر (عليه السلام) سؤالاتي پرسيد و قتاده در برابر سؤالهاي امام (عليه السلام) ناتوان ماند. آنگاه امام (عليه السلام) او را نکوهش کرد و روش تفسير درست را به او آموخت.
نمونه ديگر «عکرمه» است که گفته شده هنگامي که نزد امام باقر (عليه السلام) حاضر مي شد، هيبت امام او را مي گرفت و در برابر مقام علمي امام به لرزه مي افتاد. به او مي گفتند: چرا حالت عوض شد؟ مي گفت: من علما و شخصيتهاي بسياري را ديده ام اما هنگامي در حضور امام باقر (عليه السلام) قرار مي گيرم هيبتي مرا مي گيرد که هيچ جاي ديگر رخ نداده است. البته مثالهاي بسياري از برتري شخصيت امام باقر (عليه السلام) در ميان جوامع علمي وجود دارد.
امام باقر (عليه السلام) نقش بزرگي در حفظ وحدت امت اسلامي داشتند، و مسئله حج فقط يک نمونه است؛ نمونه هاي ديگري نيز وجود دارد که زمان، اجازه ذکر آنها را نمي دهد. و ما مثال حج را به مناسبت اين روزها که روزهاي حج است ذکر کرديم، و از طرفي اين، از آشکارترين مثالهايي است که از راه آن انسان مي تواند نقش امامان (عليهم السلام) را در حفظ وحدت مسلمانان ببيند، امامان (عليهم السلام) در دوره هاي مختلفشان در حفظ وحدت اسلامي و هماهنگ کردن امت و نمادهاي آن نقش داشته اند.

منبع: موسسه آثار شهید حکیم